بررسی

تحلیلی پدیدارشناسانه از نومیدی

نومیدی از احوال انسانی است که احتمالا کریمان همه ما را دست‌کم در مقطعی خاص از زندگی گرفته است. با پیدایش دنیای جدید و باگرفتن زندگی شهری و تنهایی انسان مدرن بسیاری از فیلسوفان و اندیشمندان درباه نومیدی و پوچی نهفته در زندگی مدرن نوشته‌اند. سورن کی‌یرکگور، فیلسوف سرشناس دانمارکی و پدر اگزیستانسیالیسم و پست‌مدرنیسم قرن بیستمی نیز، شش سال پیش از مرگ ناگهانی خود، مسئله نومیدی را که از سال‌ها پیش در ذهنش به دغده‌های اساسی بدل شده بود در کتابی با عنوان «بیماری منتهی به مرگ» تشریح کرد. ماندند سایر آثارش. کی‌یرکگور در این کتاب مسائل وجودشناختی مهم دیگری همچون خودبودن، فردیت، گناه، ایمان و... را نیز در پیوند با مفهوم نومیدی مطرح می‌کند. کتاب‌های کی‌یرکگور مستلزم پاسخی شخصی از سوی خواننده‌اند. ازجمله تمایل به توجه‌کردن به درون، کشف حقایقی در باب خویشتن، مبادرت به انتخاب و انسانی اصیل‌تر گشتن. درعین‌حال آثار کی‌یرکگور مستلزم پاسخی فلسفی نیز هستند؛ یعنی تحلیل، داوری و ارزیابی موضع او. سنجش اعتبار و درستی ادعاهای کی‌یرکگور بدون مرتبط‌کردن آنها با مسئله وجود و خودبودن، دشوار است اما از منظر عینی می‌توانیم به ارزیابی انسجام و سازگاری اندیشه او بپردازیم و در آن صورت درمی‌یابیم که تلاشش برای ترکیب عناصری ظاهرا ناهمخوان از فلسفه، الهیات، روان‌شناسی و تجربه شخصی به نحوی چشمگیر قابل تحقق است. هر متن او و نیز کلیت آثارش استدلالی یکپارچه و به‌هم‌پیوسته عرضه می‌کنند. این مدعای کی‌یرکگور که حقیقت از طریق تعمق در خودبودن به دست می‌آید، باافشاری از بر ویژگی پویای زندگی انسان، افشای شکاف بین شناخت و هستی توسط او و تمایز او بین شکل‌های زیباشناسانه، اخلاقی و دینی زندگی، در سراسر آثارش تکرار می‌شوند و به اندیشه او پیوستگی می‌دهند.

از کی‌یرکگور تاکنون آثار نسبتا پرشماری به فارسی ترجمه شده است. کتاب «بیماری منتهی به مرگ» اخیرا به قلم مسعود علیا و به همت نشر بیدگل ترجمه و روانه بازار نشر شده است. مترجم در بخشی از مقدمه خود بر کتاب پیش‌رو می‌نویسد: «بیراه نیست اگر بگوییم یکی از مهم‌ترین خصوصیات و دستاوردهای متفکرانی که در زمرهٔ فیلسوفان اگزیستانس جای داده شده‌اند توجه‌کردن و توجه‌دادن به ساحت «احوال» انسانی بوده است؛ آن‌هم در افق وسیع‌تری که در آن احوالی چون ملال، اضطراب، امید، احساس گناه و... ورای جنبه صرفا روان‌شناختی، واجد دلالت‌های هستی‌شناختی و اگزیستانسیال محسوب شده‌اند. در این میان یکی از اولین نام‌هایی که از خاطر می‌گذرد سورن کی‌یرکگور، فیلسوف و الهی‌دان دانمارکی، است. در کتابی که به دست دارید او را سرگرم گندوکاو درباره حالی می‌بینیم که احتمالا همه ما، کم یا بیش، در گذشته یا حال، دستخوش آن بوده‌ایم؛ نومیدی. بیماری منتهی به مرگ کتابی است که بسیاری از اندیشه‌ها و دل‌مشغولی‌های کی‌یرکگور را در خود جای داده است. خود او این کتاب را یکی از دو اثر برتر خویش (در کنار ترس و لرز) می‌دانست و گورلدینی آن را مناسب‌ترین مقدمه بر اندیشه او می‌شمرد».

موضوع این کتاب ساده، اما نثر آن نسبت‌به سایر آثار کی‌یرکگور دشوار است. موضوع آن «خودبت» یا تنها ایستادن در برابر خدا و قبول مسئولیت در قبال زندگی خویش. در تقابل با کار بیهوده «نظریه‌پردازی فلسفی درباره معنای زندگی انسان» است. نام مستعاری که کی‌یرکگور در این اثر برگزیده، آنتی- کلیماکوس، نسبت به نام‌های مستعار دوره اول خویش، شاعرانه حرف نمی‌زند. اهل زدنی و شوخ‌طبعی و بازیگوشی نیست و وظیفه‌ای به جز افادگی و فروتنی ندارد. آنتی- کلیماکوس با لفاظی چنان دقیق از مسیحیت دفاع می‌کند که کی‌یرکگور نمی‌خواهد خواننده کمی‌ناصر ببرد که او خود وانمود می‌کند از آن تا حد زیادی سر درمی‌آورد. به گفته مترجم «وجود کتاب بیماری منتهی به مرگ اشاراتی از کی‌یرکگور در دست است که از نسبت میان او و آنتی- کلیماکوس کم‌وبیش پرده برمی‌دارد. بر این اساس، آنتی- کلیماکوس شخصیتی است که به صورت آرمانی انسان مسیحی نزدیک است و انمه می‌کوید از آنجا که امر آرمانی یا کمال مطلوب حکایت می‌کند. این جایگاهی است که کی‌یرکگور خود را فروتر از آن می‌بیند و به این اعتبار به خودی اجازه نمی‌دهد با دکر شاهی به‌عنوان نویسنده اثر، این اثر را برانگیزد که در جایگاهی از آن دست ایستاده است».

کتاب حاوی پیچیده‌ترین صورت‌بندی کی‌یرکگور از تلقی «دیالکتیکی» و «عینی‌مندانه» او از «خود» انسان است. کتاب حول استعاره‌ای درباره ساحت روح و «بیماری» متناظر آن می‌گردد؛ موضعی که ساحت روح را تهدید می‌کند و بیماری نیز نامیده دارد. قدر انسان روح است. و روح «خود» است. «خود» از نظر کی‌یرکگور مجموع قلمروهای متفاوت است: قلمرو زمان و ابدیت، جسم و جان، متناهی و نامتناهی، بیرون و درون، ظاهر و باطن، ممکن و ناممکن، واقعی و ذهنی. کتاب از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول، که فلسفی‌تر است، به تعبیر لوی دوبره که مترجم از نقد او بر این کتاب در پینگفتار خود استفاده کرده، «تحلیلی پدیدارشناسانه» از نومیدی است. در اینجا نویسنده نومیدی را با تکیه برابده خود به منزله همزهانی از اضداد به وصف می‌کشد و اقسام نومیدی را برحسب حوادث خودبودن یا خودنبودن شرح می‌دهد. نومیدی «بیماری خود» است. بیماری منتهی به مرگ به معنایی که کی‌یرکگور از این تعبیر مراد می‌کند. در عین حال، نومیدی پدیده‌ای بکسره منفی نیست و با شرحی که در کتاب آمده است رکه‌ای مثبت نیز دارد. از سر گذراندن این تجربه و تأمل درباره آن می‌تواند راهی باز کند به سوی رستگاری که در بخش دوم کتاب از آن سخن می‌رود. در این بخش، که عمدتا حال‌وهوایی الهیاتی دارد، نویسنده نومیدی را برحسب امری در بستری مسیحی می‌کاود و از آن با بالاخص در نسبت با گناه قرار می‌دهد: نومیدی گناه است و ماندن در وضعیت گناه. گناهی دیگر این بخش دفاعی است از ایمان مسیحی به‌عنوان لولین محلد از مجموعه «به روایت فیلسوفان» است که نشر بیدگل زیر نظر مسعود علیا به‌تدریج منتشر می‌کند. به این اعتبار، به جز این کتاب، دو کتاب «ناامیدی در تربیت زیبایی‌شناختی انسان» از فریدریش شیلر و «عشق و اکوستین قدیس» از هانا آرنت در این مجموعه به زیور طبع آراسته شده‌اند.

بیماری منتهی به مرگ
سورن کی‌یرکگور
ترجمه: مسعود علیا
نشر بیدگل
قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان

نظری به ترجمه کتاب «انسان بی‌محتوا» نوشته جورجو آگامبن، ترجمه داود میرزایی

این «اینِ» ناقابل

صالح نجفی

کتاب «انسان بی‌محتوا» به فارسی ترجمه و منتشر شده است. (نشر شب‌خیز، ۱۴۰۰) پشت جلد در معرفی کتاب آمده است. «ایس کتاب تحلیل «خردمندانه‌ای» از تاریخ هنر و استتیک از زمان یونانیان باستان تا زمانه حاضر به دست می‌دهد». تحلیل «خردمندانه»؟ منظور این است که تاریخ هنر را به شکل‌های مختلف می‌توان تحلیل کرد. از جمله به شکل «خردمندانه». و ازجمله تمایل به توجه‌کردن به درون، کشف حقایقی در باب خویشتن، مبادرت به انتخاب و انسانی اصیل‌تر گشتن. درعین‌حال آثار کی‌یرکگور مستلزم پاسخی فلسفی نیز هستند؛ یعنی تحلیل، داوری و ارزیابی موضع او. سنجش اعتبار و درستی ادعاهای کی‌یرکگور بدون مرتبط‌کردن آنها با مسئله وجود و خودبودن، دشوار است اما از منظر عینی می‌توانیم به ارزیابی انسجام و سازگاری اندیشه او بپردازیم و در آن صورت درمی‌یابیم که تلاشش برای ترکیب عناصری ظاهرا ناهمخوان از فلسفه، الهیات، روان‌شناسی و تجربه شخصی به نحوی چشمگیر قابل تحقق است. هر متن او و نیز کلیت آثارش استدلالی یکپارچه و به‌هم‌پیوسته عرضه می‌کنند. این مدعای کی‌یرکگور که حقیقت از طریق تعمق در خودبودن به دست می‌آید، باافشاری از بر ویژگی پویای زندگی انسان، افشای شکاف بین شناخت و هستی توسط او و تمایز او بین شکل‌های زیباشناسانه، اخلاقی و دینی زندگی، در سراسر آثارش تکرار می‌شوند و به اندیشه او پیوستگی می‌دهند.

از کی‌یرکگور تاکنون آثار نسبتا پرشماری به فارسی ترجمه شده است. کتاب «بیماری منتهی به مرگ» اخیرا به قلم مسعود علیا و به همت نشر بیدگل ترجمه و روانه بازار نشر شده است. مترجم در بخشی از مقدمه خود بر کتاب پیش‌رو می‌نویسد: «بیراه نیست اگر بگوییم یکی از مهم‌ترین خصوصیات و دستاوردهای متفکرانی که در زمرهٔ فیلسوفان اگزیستانس جای داده شده‌اند توجه‌کردن و توجه‌دادن به ساحت «احوال» انسانی بوده است؛ آن‌هم در افق وسیع‌تری که در آن احوالی چون ملال، اضطراب، امید، احساس گناه و... ورای جنبه صرفا روان‌شناختی، واجد دلالت‌های هستی‌شناختی و اگزیستانسیال محسوب شده‌اند. در این میان یکی از اولین نام‌هایی که از خاطر می‌گذرد سورن کی‌یرکگور، فیلسوف و الهی‌دان دانمارکی، است. در کتابی که به دست دارید او را سرگرم گندوکاو درباره حالی می‌بینیم که احتمالا همه ما، کم یا بیش، در گذشته یا حال، دستخوش آن بوده‌ایم؛ نومیدی. بیماری منتهی به مرگ کتابی است که بسیاری از اندیشه‌ها و دل‌مشغولی‌های کی‌یرکگور را در خود جای داده است. خود او این کتاب را یکی از دو اثر برتر خویش (در کنار ترس و لرز) می‌دانست و گورلدینی آن را مناسب‌ترین مقدمه بر اندیشه او می‌شمرد».

موضوع این کتاب ساده، اما نثر آن نسبت‌به سایر آثار کی‌یرکگور دشوار است. موضوع آن «خودبت» یا تنها ایستادن در برابر خدا و قبول مسئولیت در قبال زندگی خویش. در تقابل با کار بیهوده «نظریه‌پردازی فلسفی درباره معنای زندگی انسان» است. نام مستعاری که کی‌یرکگور در این اثر برگزیده، آنتی- کلیماکوس، نسبت به نام‌های مستعار دوره اول خویش، شاعرانه حرف نمی‌زند. اهل زدنی و شوخ‌طبعی و بازیگوشی نیست و وظیفه‌ای به جز افادگی و فروتنی ندارد. آنتی- کلیماکوس با لفاظی چنان دقیق از مسیحیت دفاع می‌کند که کی‌یرکگور نمی‌خواهد خواننده کمی‌ناصر ببرد که او خود وانمود می‌کند از آن تا حد زیادی سر درمی‌آورد. به گفته مترجم «وجود کتاب بیماری منتهی به مرگ اشاراتی از کی‌یرکگور در دست است که از نسبت میان او و آنتی- کلیماکوس کم‌وبیش پرده برمی‌دارد. بر این اساس، آنتی- کلیماکوس شخصیتی است که به صورت آرمانی انسان مسیحی نزدیک است و انمه می‌کوید از آنجا که امر آرمانی یا کمال مطلوب حکایت می‌کند. این جایگاهی است که کی‌یرکگور خود را فروتر از آن می‌بیند و به این اعتبار به خودی اجازه نمی‌دهد با دکر شاهی به‌عنوان نویسنده اثر، این اثر را برانگیزد که در جایگاهی از آن دست ایستاده است».

کتاب حاوی پیچیده‌ترین صورت‌بندی کی‌یرکگور از تلقی «دیالکتیکی» و «عینی‌مندانه» او از «خود» انسان است. کتاب حول استعاره‌ای درباره ساحت روح و «بیماری» متناظر آن می‌گردد؛ موضعی که ساحت روح را تهدید می‌کند و بیماری نیز نامیده دارد. قدر انسان روح است. و روح «خود» است. «خود» از نظر کی‌یرکگور مجموع قلمروهای متفاوت است: قلمرو زمان و ابدیت، جسم و جان، متناهی و نامتناهی، بیرون و درون، ظاهر و باطن، ممکن و ناممکن، واقعی و ذهنی. کتاب از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول، که فلسفی‌تر است، به تعبیر لوی دوبره که مترجم از نقد او بر این کتاب در پینگفتار خود استفاده کرده، «تحلیلی پدیدارشناسانه» از نومیدی است. در اینجا نویسنده نومیدی را با تکیه برابده خود به منزله همزهانی از اضداد به وصف می‌کشد و اقسام نومیدی را برحسب حوادث خودبودن یا خودنبودن شرح می‌دهد. نومیدی «بیماری خود» است. بیماری منتهی به مرگ به معنایی که کی‌یرکگور از این تعبیر مراد می‌کند. در عین حال، نومیدی پدیده‌ای بکسره منفی نیست و با شرحی که در کتاب آمده است رکه‌ای مثبت نیز دارد. از سر گذراندن این تجربه و تأمل درباره آن می‌تواند راهی باز کند به سوی رستگاری که در بخش دوم کتاب از آن سخن می‌رود. در این بخش، که عمدتا حال‌وهوایی الهیاتی دارد، نویسنده نومیدی را برحسب امری در بستری مسیحی می‌کاود و از آن با بالاخص در نسبت با گناه قرار می‌دهد: نومیدی گناه است و ماندن در وضعیت گناه. گناهی دیگر این بخش دفاعی است از ایمان مسیحی به‌عنوان لولین محلد از مجموعه «به روایت فیلسوفان» است که نشر بیدگل زیر نظر مسعود علیا به‌تدریج منتشر می‌کند. به این اعتبار، به جز این کتاب، دو کتاب «ناامیدی در تربیت زیبایی‌شناختی انسان» از فریدریش شیلر و «عشق و اکوستین قدیس» از هانا آرنت در این مجموعه به زیور طبع آراسته شده‌اند.

کتاب «انسان بی‌محتوا» محسنات شکلی زیادی دارد، سه نمایه دقیق، اعلام، کتاب‌ها و مقالات، و نمایه مفهومی، دو واژه‌نامه انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی، مقدمه‌های بازنده صفحه‌ای از مترجم، ولی ایرادی اساسی دارد که در کار همه ما مترجمان در برخورد با چنین متن‌هایی مشهود است. جسارتاول متن صفحه همه متن‌ها کرم بیشتر است اما سرشار است از ارجاع‌هایی که منبع همه متن‌ها کرم نشده است؛ از افلاطون و کانت و نیچه تا آنتونن آرتو و آلوترو رمبو و شارل بودلر تا شخصیت‌های رمان‌های فرانسوی و آلمانی از پل والری و توماس مان و روبرت موزیل و اشارانی به تاریخ غرب. از جمهوری روم باستان تا اروپای قرون وسطا. از موسیقی و تئاتر تا شعر و ادبیات... در ترجمه چنین متنی چه باید کرد؟ نویسنده این بادداشت جوابی برای این سؤال ندارد. تا حد یک خط به خط جست‌وجو کرد؟ باید درمورد تک‌تک ارجاع‌ها تامل کرد؟ برای درک تک‌تک نقل قول‌ها باید به منابع اصلی رجوع کرد؟ وقتی جستاری می‌خوانیم که یک سطر از فلان شعر و یک ترکیب از فلان مقاله و نام یک شخصیت از فلان رمان و یک مفهوم از فلان فیلسوف و... در آن آمده، چاره چیست؟ در صفحه ۳۳ ترجمه سه نام آمده‌اند که مترجم صورت لاتینی اسامی‌شان را در پانویس آورده: موسبو تست و ورفت رونه و آدریان لورکون. این سه کیستند؟ خواننده باید خود جوینده باشد و همت کند و از هر طریق که می‌شاید و می‌تواند رذشان را بکیرد تا بفهمد منظور نویسنده چه بوده است؟ آیا مترجم رسالتی با مسئولیتی در قبال این نام‌ها دارد؟ آیا اصلا باید از خیر ترجمه چنین متنی گذشت؟ شاید. به هر حال، می‌توان خشنود بود که نداریم که به یک اندازه با هاملرین و اسطوره‌های یونان و تاریخ روم باستان و ریلکه و رمبو و بودلر و زیباشناسی کانت و نقدهای اد کار این و ابده‌های تئاتری آنتونن آرتو و بسیاری چیزهای دیگر آشنا باشد. حداقل باید گفت ترجمه چنین متنی نمی‌تواند غیر کاری فردی یا انفرادی باشد. ایراد کار در ترجمه چنین متنی در ترجمه نقل قول‌ها عیان می‌شود. از این گذشته، متن ترجمه به هر روی نیازمند بازخوانی و بازویرایش است. در صفحه اول جستار دوم کتاب به این جمله برمی‌خوریم:

«ترویست‌ها هر معنایی را در قرم مستحیل می‌کنند و قرم را یگانه قانون ادبیات می‌دانند؛ ترورویست‌ها از زانودرن در برابر قانون سر باز می‌زنند. در عوض، رویای متاعت متضاد را دنبال می‌کنند. رویای کلرّه یی جز معنا نمی‌تواند باشد. یعنی معنای اندیشه‌ای که کل نشانه را در شعله‌های خود فرو می‌بلعد و نوبنده را رودروی امر مطلق می‌نشاند».

بله، بیرون از سیاق متن، این دو تصویر از دو نوع نویسنده مبهم می‌نماید. نویسنده‌ای به نام ژان پُلان در کتابی با عنوان «کل‌های تارب یا وحشت در ادبیات» (مترجم به اشتباه نوشته، «کل‌های وحشت») می‌کوید دو نوع نویسنده داریم، اهل بلاغت و اهل وحشت. کرُوه اول، یعنی اصحاب بلاغت، معنا را به‌تمامی می‌کنند و دوم، یعنی اصحاب وحشت و رایکانه، قانون ادبیات می‌کردانند. تا اینجا مشکل چندانی نیست ولی در ادامه مترجم نوشته است ترورویست‌ها از زانودرن در برابر قانون سر باز می‌زنند. این جمله کاملا غلط و کمرافکننده است. چرا؟ چون یک «این»، یک «اینِ» ناقابل، از قلم افتاده است.

There are the Rhetoricians, who dissolve all meaning into form and make form into the sole law of literature, and the Terrorists, who refuse to bend to this law and instead pursue the opposite dream of a language that would be nothing but meaning, of a thought in whose flame the sign would be fully consumed, putting the writer face to face with the Absolute.

البته، آرس نُوا (اصطلاح لاتینی، در لغت به معنای «فن جدید») اشاره دارد به سبکی در موسیقی که می‌توان گفت در جامعه قرون اروپا که در اواخر قرون وسطا، قرن چهاردهم میلادی، شکوفا شد. این هم درست که اسقف‌ها وقتی به ابداعهای آرس نُوا در موسیقی دنیوی شدند به کار میرزی شدند و بعضی گیرها را حرام خواندند و قدغن کردند. ولی کدام نیچه؟ آیا به لغته مترجم، «نوآوری‌های آرس نُوا»، از جمله «تجارب موسیقایی تلفیق ترانه و صدای شکستن». معلوم است که یک جای کار می‌لنگد. آگامبن می‌کوید نخستین یکی که می‌توان گفت در جامعه قرون وسطا بدیدهای زیباشناختی به شکلی مستقل، یعنی با عطف نظر به ویژگی‌های زیباشناختی پدیده مورد نظر، بررسی شد این بررسی به صورت بیاری و نفرت از خرق بافت. منظور آگامبن به دستورات اسقف‌های قرون چهاردهم است که وقتی با نوآوری‌های آرس نُوا در موسیقی مواجه شدند دو چیز را در جزئیات مراسم مذهبی قدغن کردند چون معتقد بودند نسبت دو چیز به خاطر زیبایی و کیرایی‌شان حواس موضوع را برت می‌کنند. اما این دو چیز بود که بودند؟

the modulation of the song and the fractio vocis

یکی مُدولاسیون در آواز و دیگری شکستن صدا موقع خواندن سرودهای مذهبی. معلوم نیست «تلفیق ترانه و صدای شکستن» از کجا آمده. مشخص نیست یعنی از یک توانایه به توانایه دیگر گردن و توانایه‌های تازه در قطعه برقرارکردن، چیزی نظیر پره‌گردانی یا به‌اصطلاح «تغییر مقام».

If a man, then, it seems, who was capable by his cunning of assuming every kind of shape and imitating all things should arrive in our city, bringing with himself* the poems which he wished to exhibit, we should fall down and worship him as a holy and wondrous and delightful creature, but should say to him that there is no man of that kind among us in our city, nor is it lawful for such a man to arise among us, and we should send him away to another city, after pouring myrrh down over his head and crowning him with fillets of wool…

اگر آدمی توانمند به مفروض‌داشتن هر نوع شکل و تقلید از هر چیزی یا به شهر ما گذاشت و اشعاری برای عرضه داشت، باید مقابلش زانو بزنیم و او را به‌عنوان موجودی دلپذیر و خیرت‌انگیز و مقدس بستاییم. ولی باید به او بکوییم که میان ما و در این شهر آدمی چون او اصلا وجود ندارد و حضور کسی چون او بین ما نیست و باید او را پس از ریختن مُرّ بر سرش و گذاشتن تاجی از گیاهی چون بر سرش، به شهری دیگر بدرقه کنیم.

«آدمی توانمند به مفروض داشتن هر نوع شکل؟» نه، قاعدتا افلاطون چنین چیزی نوشته و منظور نداشته است. آیا از افلاطون ترجمه‌ای پذیرفتنی در دست داریم؟ و مترجم کتاب آگامبن صلاحیت لازم برای جواب‌دادن به این سؤال نداریم ولی می‌توان ترجمه مترجم را با ترجمه مرحوم لطفی مقایسه کرد.

«ولی اگر کسی به شهر ما بیاید که استعداد همه کارها را داشته باشد و بتواند به هر شکلی درآید و همه چیز را تقلید کند و بخواهد هنرهای بی‌شمار خود را به معرض نمایش بگذارد و اشعار خود را برای ما بخواند، از او چون مردی مقدس و احداث‌انگیز و دلپذیر تجلیل خواهیم کرد ولی به او خواهیم گفت در جامعه ما برای مردمانی مانند تو اجازه نمی‌دهیم که به شبکه موسیقایی تلفیق صدا و نوای پسمین به سرش خواهیم بست و سپس به شهری دیگرش روانه خواهیم کرد. (دوره آثار افلاطون. چاپ دوم. ص ۹۰۶).

تصور نمی‌کنم خود مترجم هم ترجمه خودش را ترجیح بدهد و بعید می‌دانم کسی که ترجمه بذرفتنی بکوید که می‌توان گفت در جامعه قرون وسطا بدیدهای زیباشناختی به شکلی مستقل، یعنی با عطف نظر به ویژگی‌های زیباشناختی پدیده مورد نظر، بررسی شد این بررسی به صورت بیاری و نفرت از خرق بافت. منظور آگامبن به دستورات اسقف‌های قرون چهاردهم است که وقتی با نوآوری‌های آرس نُوا در موسیقی مواجه شدند دو چیز را در جزئیات مراسم مذهبی قدغن کردند چون معتقد بودند نسبت دو چیز به خاطر زیبایی و کیرایی‌شان حواس موضوع را برت می‌کنند. اما این دو چیز بود که بودند؟

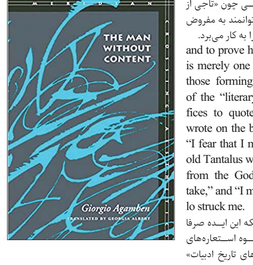

فرایند دموکراتیزاسیون
کنورک لوکاچ
ترجمه: حسین اقبال‌طالقانی
نشر زُرف
قیمت: ۵۸۰۰۰ تومان

بررسی

دموکراسی و هستی‌شناسی اجتماعی

کنورک لوکاچ از مهم‌ترین فیلسوفان مجارستانی قرن بیستم است که همزمان با نظریه‌پردازی به‌عنوان یک مارکسیست به مبارزه و کشنگری سیاسی نیز مشغول بود. لوکاچ با نقد استالینیسم یکی از مبدعان مارکسیسم غربی محسوب می‌شود. او از فیلسوفان نوکانتی ابتدای قرن بیستم است که فعالیت فکری خود را از حلقه ماکس وبر آغاز کرد. آثار غیرمارکسیستی‌تر او مانند «جان و صورت» از آثار تأثیرگذار بر فلسفه اگزیستانسیالیسم بود. «نظریه رمان» نیز بر نویسندگانی مانند توماس مان، ارنست بلوخ، والتر بنیامین، لوسین گلدمن و تئودور آدورنو از نظر ادبی و جامعه‌شناسی ادبی تأثیر بسزایی گذاشت. لوکاچ در اثر مارکسیستی معروف خود، تاریخ و آگاهی طبقاتی، با استفاده از فلسفه ایدئالیسم آلمانی و خوانش آثار مارکس و روش‌شناسی هگلی- مارکسی، صورت‌بندی نازه‌ای از مارکسیسم به مثابه یک نظریه عاملیت انقلابی با فراروی از جبرگرایی اقتصادی و نظریه خطی تاریخ ارائه داد. این کتاب را قوت‌ترین بیان فلسفی علیه مارکسیسم بین‌الملل دوم قلمداد کرده‌اند. لوکاچ نه فقط در انقلاب ۱۹۱۹ مجارستان و انقلاب ۱۹۲۰ آلمان مشارکت داشت و مجبور شد بعد از شکست انقلاب جلای وطن کند، بلکه در قیام‌های ۱۹۵۶ مجارستان، مهم‌ترین قیام مردمی علیه استالینیسم نیز حضور داشت. از لوکاچ تاکنون آثار زیادی به فارسی ترجمه شده است. «تاریخ و آگاهی طبقاتی» را زندیاد محمدجعفر پوینده به فارسی برگردانده و مترجمانی مانند حسن مرتضوی و امید مهرگان برخی دیگر از آثار مهم او را به فارسی در اختیار خوانندگان قرار داده‌اند. به‌تازگی یکی از آثار متاخر این فیلسوف مجار به نام «فرایند دموکراتیزاسیون» با ترجمه حسن اقبال‌طالقانی و به همت نشر زرف منتشر شده که در معرفی آن آمده: اثر متاخر لوکاچ در تفسیر وضعیت‌های تاریخی برآمده از انقلاب کمونیستی، تلاش انضمامی وی در احیای سوسیالیسم زنده‌ای در عصر خود است. که روند شکل‌گیری دموکراسی را در واقعیت سیاسی بخش عمده‌ای از قرن بیستم می‌کاود. او در غیبت‌بخشیدن به حیات مارکسیستی- پس از تبیین ایدئولوژی و نقد ادبی در فعالیت‌هایش- از تغییر اقتصاد جوامع درکبود از تعیّن سوسیالیسم و سیاست حاکم بر آن. سخن می‌کوید؛ که می‌توانست پیش‌درآمدی برای شکل دیگری از اصلاحات و روندی برای دموکراتیک‌ساختن دولت‌ها کردد. این کتاب پس از بررسی و ترجمه آثار لوکاچ به وسیله پژوهشکر تاریخ سیاسی- نورمان لوپین، به عنوان اثر کامل‌تری در چند بخش شامل: فراروی از «دولت و انقلاب»، تشکیل دموکراسی و بدیل‌های کوناکون سیاسی- اقتصادی و از ضرورت دموکراسی سوسیالیستی، کرد آوری و منتشر شد و اکنون خوانش نازه‌ای از این تاریخ سیاسی، پرسش‌هایی را در روند دموکراتیک‌ساختن وضعیت اقتصادی-سیاسی مطرح می‌کند؛ که می‌تواند مسائل جوامع بحران‌زده امروزی و درکیر با اشکال جدید سرمایه‌داری را تحلیل کند.

نورمان لوپین در مقدمه مفصل و روشنکری که بر کتاب نوشته این اثر را مقدمه مبسوطی بر احیای نظریه سیاسی مارکسیستی معاصر می‌داند که حوزه نازه‌ای را در تاریخ نظریه سیاسی مارکسیستی معرفی می‌کند. پس از مرک استالین، لوکاچ خود را وقف نوزایی اندیشه مارکسیستی کرد و کتاب فرایند دموکراتیزاسیون فرمول‌بندی مجدد او از اصول مارکسیستی در حوزه سیاست را نشان می‌دهد. لوکاچ با ارائه پاسخی مارکسیستی به دیدگاه‌های هستی‌شناختی مارتین هایدگر و نیکلای هارتمان، بدیدارشناسی ایدئالیستی- را با بدیدشناسی اجتماعی نقد می‌کند. لوکاچ تفکراتش را درباره خاستگاه‌های اجتماعی شیئت‌یافتگی انسان در کتاب «درباره هستی‌شناسی علوم اجتماعی» بسط داد. این کتاب در جامعه‌شناسی نظمی کوشش است برای ارائه تفسیر بدیدشناختی این موضوع که چگونه کار انسان نیروی تحمیل اجتماعی است. این پژوهش‌های بدیدارشناختی در کتاب «فرایند دموکراتیزاسیون» تا قلمرو خطمشی سیاسی گسترش یافته‌اند. در کزیر لوکاچ به هستی‌شناسی اجتماعی، زیباشناسی و وجود اجتماعی و سیاست با باید به‌عنوان سه مظهر یک اقدام بنیادپردازانه برای ارائه دیدگاهی واحد از وجود اجتماعی انسان در نظر گرفت. لوکاچ در این کتاب می‌کوشد پیش‌فرض‌های یک نظریه سیاسی مارکسیستی را در مفاهیم جامعه مدنی، هستی انواع و کنش عقلانی‌شناختی انسان ارائه کند. دیگر سطح سیاسی‌اش، که لوکاچ واپسین اظهارنظر اواست مبنی بر اینکه بلشویسم استالینی دکردیسی مارکسیسم است. «فرایند دموکراتیزاسیون» کوششی برای تمایز یک نظریه سیاسی مارکسیستی از بلشویسم استالینیستی است. این کتاب اثری مخالف است. بیانی از مخالفت لنینیستی است. این اینکه مارکسیسم را نمی‌توان به استالینیسم فروکاست و اینکه مارکسیسم جنبش استالینیسم است. در این کتاب لوکاچ با ارائه نقدی از دیدگاه انگلس- لنینی دولت که در کتاب دولت و انقلاب آمده ارائه شده است. از تعریف مارکسی‌انگلسی دیگر سیاست عبور می‌کند. به زعم لوپین اگر «دولت و انقلاب» انتظارات تخیلی بلشویسم انقلابی را در سال ۱۹۱۷ بدین می‌کند، «فرایند دموکراتیزاسیون» نیز باعث موسخ‌شدن دولت و انقلاب می‌شود و فرمول‌بندی دوباره مارکسیسم را به کس از مرک استالین آغاز می‌شود. بیان می‌کند. «فرایند دموکراتیزاسیون» را اساسا باید اثری در مخالفت با «دولت و انقلاب» دانست. درحالی‌که لنین در دنبال کنجانیدن سیاست در حکومت بود، لوکاچ سیاست را در دست مارکسیستی از حکومت و اقتصاد رها می‌سازد. کتاب لوکاچ سیاسی‌سازی دوباره یک نظریه مارکسیستی سیاست را اثار می‌کند. به زعم لوکاچ اینکه مارکسیسم به راحتی آثارش را نامیده می‌شود، حاصل بیروزی قطعی نیروهای درونی سرمایه‌داری است. بسیار آشکار است که سرمایه‌داری در جریان تحولش از دو بدیلش در اثر مبارزه دستخوش تحولات کیفی بسیاری شده است. اصلاحاتی که در روبنای سیاسی آن و آزادی دموکراسی بورژوایی تغییراتی به وجود آورده است. اما در معنای مارکسیستی، ساختار بنیادی سرمایه‌داری اساسا تغییری نکرده است. اجتماعی‌کردن وسایل تولید و تمرکزشان در دست طبقه کارگر، نتیجه ضروری آگاهی اجتماعی است که جامعه را کلیتی از رخ‌های به که لحاظ اقتصادی با هم مرتبط هستند، در نظر می‌کیرد. به همین دلیل از طبقه کارگر خواسته می‌شود تا از طبقه تحت سلطه به مرتبه‌برایی توسعه اجتماعی انسان‌ها بدل شوند. دگرکونی ساختارهای اجتماعی علتی باید نتیجه آگاهی و وجود اجتماعی بورلتاریا باشد. آگاهی باید به پایانه‌های جهت‌نمای جامعه، از برنامه‌ریزی وظایف اقتصادی‌اش به درنظرکرفن سوسیالیسم به‌عنوان مرحله آمادی برای کمونیسم بدل شود. لوکاچ در بخش اول کتاب به دموکراسی بورژوایی بدیل دروغین احیاع جوامع سوسیالیسم استالینی می‌کند و دموکراسی امروزی را در ارتباط با اشکال اقتصادی کوناکون بررسی می‌کند و در بخش دوم به استالینیسم متمرکز می‌شود و تلاش می‌کند صورت‌بندی ویژه‌ای از دموکراسی سوسیالیستی ارائه دهد.

وقتی جستاری می‌خوانیم که یک سطر از فلان شعر و یک ترکیب از فلان مقاله و نام یک شخصیت از فلان رمان و یک مفهوم از فلان فیلسوف و... در آن آمده، چاره چیست؟ آیا مترجم رسالتی با مسئولیتی در قبال این نام‌ها دارد؟ آیا اصلا باید از خیر ترجمه چنین متنی گذشت؟ شاید. به هر حال، می‌توان خشنود بود که نداریم که به یک اندازه با هاملرین و اسطوره‌های یونان و تاریخ روم باستان و ریلکه و رمبو و بودلر و زیباشناسی کانت و نقدهای اد کار این و ابده‌های تئاتری آنتونن آرتو و بسیاری چیزهای دیگر آشنا باشد. حداقل باید گفت ترجمه چنین متنی نمی‌تواند غیر کاری فردی یا انفرادی باشد. ایراد کار در ترجمه چنین متنی در ترجمه نقل قول‌ها عیان می‌شود. از این گذشته، متن ترجمه به هر روی نیازمند بازخوانی و بازویرایش است